

مصاحبه 14 مهرماه سردبیر راه توده

آگاه کردن توده مردم وظیفه مهم و همیشگی ماست

توضیح- آنچه را می خوانید متن پیاده شده و ویراستاری شده گفتگوی تلویزیونی سردبیر راه توده با تلویزیون تصویر ایران به تاریخ 14 مهرماه است، که با همت برخی همکاران راه توده و در اجرای پیام هائی که از داخل کشور در این باره دریافت داشته ایم منتشر می شود. این گفتگو؛ همانگونه که از متن آن پیداست، در روزهای نخست انتشار نامه پایان جنگ آیت الله خمینی توسط هاشمی رفسنجانی انجام شده و در ادامه به مسائل روز ایران نیز پرداخته شده است.

تصویر ایران: ما با کودتائی روبرو هستیم. کودتائی درون حکومتی؟ از انتشار نامه خمینی توسط هاشمی رفسنجانی چنین استنباطی می شود کرد؟ نوشته ها و یا دفاع روزنامه های انتخابات و یا جمهوری اسلامی از روحانیت به معنای مقابله با سرداران سپاه نیست؟

راه توده- ببینید بحث کودتا و یا در حقیقت ادامه کودتا الان دیگر مطرح نیست. تاکید می کنم روی ادامه کودتا و الان، زیرا بنظر ما تا این مرحله بصورت کودتائی اما از درون صندوق رای قدرت را بدست آورده اند، بنابراین بحث اینست که این گروه از فرماندهان و شبکه مذهبی حجتیه قدرتی را که در قوه اجرائیه، یا قوه مجریه مملکت، تا حدودی هم قوه قضائیه و قوه مقننه بدست آورده اند با چه اهرم هائی، با چه سیاست هایی می خواهند آن را نگهدارند و تثبیت کنند؟

اما قبل از همه شاید جا داشته باشد که یکبار دیگر تاکید کنم که ما برای تحلیل رویدادهای ایران لازم است همیشه اخبار گرهی و مهم را به حافظه بسپاریم تا هنگام وقوع برخی رویدادهای جدید، یکباره احساس نکنیم غافلگیر شده ایم. کشاکش برسر مجلس خبرگان و یا جنجالی که با بازافشای نامه پایان جنگ راه افتاد و باز شدن بحث حذف روحانیون توسط دولتی ها و سرداران در مطبوعاتمانند روزنامه جمهوری اسلامی و سلسله رویدادهای مشابه همگی باز می گردد به آن سیاست جنگی و سیاست اتمی که من در برنامه های گذشته شما گفتم، با اما و اگر تصویب شده و مخالفین جدی هم دارد. ما مخالفان و موافقان سیاست جنگی، درحاکمیت، که درارتباط مستقیم با مسئله اتمی، رویدادهای عراق و فلسطین و لبنان پیدا کرده را اینگونه تقسیم کرده ایم:

1- یک گروه نظرشان اینست که ما نرویم به سمت جنگ و غرق شدن بیشتر در مسائل عراق و لبنان و منطقه و حتما پرهیز کنیم از حمله نظامی به تاسیسات اتمی و نظامی ایران.

2- گروه دوم معتقد است که امریکا به هر حال مانع اتمی شدن ایران خواهد شد و در صورت تثبیت حاکمیت در عراق و آسوده شدن خیالش دراین کشور توپخانه را به طرف ایران باز خواهد کرد. بنابراین باید پیشدستی کنیم و از تمام برگ های برنده ای که در عراق و لبنان و فلسطین داریم استفاده کنیم تا هم امریکا در آن مناطق زمین گیر شود و نتواند یاد ما بیفتد و هم برگ برنده ای داشته باشیم برای مذاکره با امریکائی که در تله عراق و لبنان و فلسطین و افغانستان افتاده. شما اگر به مصاحبه های انتخاباتی علی لاریجانی در کشاکش انتخابات ریاست جمهوری بازگردید، بارها این مسئله را از زبان او می توانید در مطبوعات ایران بخوانید. همین گروه معتقد است که امریکا مصمم به حمله به ایران نیست و یا توان حمله به ایران را ندارد. درحالیکه گروه اول معتقد است اتفاقا امریکا ممکن است برای خراب

کردن پشت جبهه عراق و لبنان و فلسطین به ایران حمله کند و ضربه ای که به اقتصاد و تاسیسات نظامی و اتمی ایران در اینصورت خواهد خورد چنان مهلک خواهد بود که بودن و نبود نظام مطرح می شود. درحالیکه گروه جنگی معتقد است، خیر. حتی در صورت حمله امریکا به ایران موج مقاومت و نفرت علیه امریکا در ایران و منطقه تقویت شده و امریکا بیشتر در گرداب فرو خواهد رفت.

بنظر ما، اینها رئوس آن جدالی است که جریان دارد و البته پشت این جدال انواع محاسبات و دسته بندی ها هم خوابیده است. بقول معروف هرکسی از ظن خود شده است یار این دو جریان و محاسبات حکومتی، تسویه حساب های دولتی و یا انگیزه های مذهبی و ایمانی خودش را دارد. مثلا اینکه درجریان جنگ می تواند قدرت خودش را تثبیت کند و یا از جانب آن یکی گروه این محاسبه که در صورت عقب نشینی از سیاست جنگی می توان دم و دستگاه سرداران را مقداری جمع کرد. عده ای درمیان گروه جنگی خواب و خیال کشت و کشتار سیاسی را در سردارند و در جمع مخالفان سیاست جنگی نیز بدنبال فضای باز سیاسی پس از عدول از سیاست جنگی هستند. و یا در جمع جنگ طلبان هستند گروه بندی هایی که فکر می کنند یک سردار سپه بالاخره در جریان جنگ و یا حمله و یا ادامه سیاست آمادگی جنگی پیدا خواهد شد و جمهوری نظامی تشکیل خواهد شد. این لیست را می توان با جزئیات بیشتری ادامه دارد، اما تصور نمی کنم ضرورت داشته باشد. ما دراین بحث فقط می خواهیم در کلیات خود همه توجه را به این نکته مهم جلب کنیم که اختلاف موجود درحاکمیت ریشه در یک استراتژی حکومتی دارد. سیاست جنگی و سیاست غیر جنگی. در تضاد میان این دو سیاست ما شاهد انواع رویدادها هستیم.

حتما بخاطر دارید که در همان هفته بعد از انتخاب احمدی نژاد، یا رئیس جمهور شدن احمدی نژاد، در گفتگویی که باهم داشتیم، من خدمت شما گفتم که باید دید این هزینه سنگینی که برای تقلب و برای همه نوع عمل جنون آسایی که انجام شد تا احمدی نژاد و این جریان بیاید سر قدرت با چه انگیزه ای انجام شد. آن موقع هم من خدمت شما گفتم آن هسته مرکزی در آن تقلب و دسیسه برای دنبال کردن یک سیاست نظامی و تنظیم شده بود، که فقط منتظر بودند تا دوره ریاست جمهوری خاتمی تمام شود تا آن را سیاست رسمی کشور کنند.

درواقع فقط احمدی نژاد هم نیست، بلکه یک گروه مافیائی- نظامی است که رهبر هم فعلا با چفیه عربی که به یاد دوران جنگ با عراق دور گردنش می بندد در راس آن قرار گرفته. همین گروه که اغلبشان به تقلید از رهبر چفیه بند شده اند، مثل خود احمدی نژاد و یا سردار فیروزآبادی و دیگران، در پست صحنه سیاست های تاکتیکی را تعیین می کند و به دست علی لاریجانی و احمدی نژاد برای اجرا می دهد. والا احمدی نژاد یکی از فرماندهان درجه 2 و 3 دوران جنگ است که او را کمتر می شناختند و یا مثلا یک دوره ای کار اجرایی مثل استانداری اردبیل هم داشته و کمی هم در شهرداری آوردنش که کاره اجرایی یاد بگیرد و برای مردم هم تبدیل به چهره شود. او را کردند پیشقراول این ماجرا. حالا رسیده ایم به نقطه ای که ادامه این سیاست با مقاومت هایی در درون حاکمیت همراه شده و این اختلاف نظر بر سر سیاست جنگی و اتمی روی دو انتخابات مجلس خبرگان و شوراها تاثیر مستقیم گذاشته است. نامه آیت الله خمینی برای پایان جنگ هم که هاشمی رفسنجانی مبتکر باز انتشار آن شد، در دل همین مخالف نهفته است. شاید برای مخاطبان این گفتگو جالب باشد بدانند و یا بخاطر بیاورند که مضمون نامه آیت الله خمینی که هاشمی رفسنجانی مبتکر بازانتشار آن شد، بصورت دقیق تر و مشروح تر، در همان روزهای اول اعلام پایان جنگ، در 9 صفحه ابتدا به قلم آقای منتظری و خطاب به میر حسین موسوی که در آن موقع نخست وزیر بود نوشته شده بود و واکنش های تند و بعدی آیت الله خمینی نسبت به این نامه موجب شد تا در مطبوعات انعکاس وسیع نیابد. ایشان در آن نامه ضمن بر شماری اشتباهات دوران جنگ و انتقاد هایی که به دولت داشت با سیاه روی سفید می نویسد که "ما اشتباه کردیم که سرنوشت

جنگ و سرنوشت خودمان را دادیم بدست افرادی مثل محسن رضائی". در همان نامه هم، تقریباً خطاب به آقای خمینی می‌گوید که اگر خطا کرده ایم توبه کنیم! در آن نامه آقای منتظری توضیح می‌دهد که این جنگ را باید یک جا متوقف می‌کردیم و فرصت‌ها را از دست نمی‌دادیم. اشتباه اگر شده باید توبه کرد.

بلافاصله پس از این نامه است که آقای خمینی نامه دیگری در ادامه نامه قبول آتش بس منتشر کرد و در آن از شهدا و از خانواده شهدا، از جنگیده‌ها عذر خواهی کرد اگر کسانی این ارزش عمل آنها را زیر علامت سؤال می‌برند.

حالا طبق نامه آقای منتظری آقای خمینی باید توبه می‌کرد یا آقای رفسنجانی یا آقای خامنه‌ای و یا فرماندهان سپاه و یا هر کس دیگری دقیقاً معلوم نیست، ولی بهر حال آن موقع طرح شده بود که آن کسانی که اشتباه کردند و جنگ را به صورت فرسایشی ادامه دادند می‌بایستی توبه کنند. ظاهراً باید مطابق آن نامه، از جمله مخالفان ادامه جنگ در خاک عراق آقای منتظری بوده باشد که پس از شکست آن سیاست جنگی و صحت نظر او برای ادامه ندادن به جنگ، پس از بازپس‌گیری خرمشهر اینگونه از موضع محکم خطاب به همه طرفداران سیاست ادامه جنگ توپیده بود. شما می‌دانید که مخالفت و موافقت با ادامه جنگ و ورود به خاک عراق اشکالات مذهبی و شرعی هم داشت و علاوه بر بحث‌های سیاسی- نظامی احتمالاً این اشکالات نیز در آن 10 روزی که پیرامون ادامه جنگ تصمیم گرفتند مطرح بوده است و توصیه به توبه باید ریشه‌اش در اینجاها باشد.

توبه هم 2 مفهوم دارد. یکی مفهومی است که در محاوره عادی به کار می‌برند و خاص غیر روحانیون و غیر مذهبی‌هاست و یکی هم توبه‌ای که روحانیون و مذهب‌یون در نظر دارند. توهین اولی حالت توهین هم می‌تواند داشته باشد، اما در توبه دومی، یعنی توبه مذهبی، توهینی مورد نظر نیست؛ بلکه در واقع یک توصیه مذهبی است، که اگر اشتباهی کرده ایم باید پیش خدا طلب بخشش کنیم. رابطه آقایان هم با خدا ظاهراً رابطه ایست غیر از رابطه مردم عادی با خدا!!

به این ترتیب انتشار نامه پایان جنگ از سوی آقای رفسنجانی بطور کلی چیز نویی نیست و اهمیتی ندارد، بلکه زمانی که برای یادآوری آن انتخاب شد اهمیت دارد و ما را هدایت می‌کند به سمت درک دقیق‌تر از همان دو سیاستی که اکنون در جمهوری اسلامی در برابر هم قرار گرفته‌اند.

وحشت از بحران اقتصادی، وحشت از نتیجه ویرانگر یک جنگ دیگر، حتی وحشت از سقوط جمهوری اسلامی، همه اینها شاخه‌های تتومند کشاکش‌های موجود در حاکمیت جمهوری اسلامی است.

خدابخشیان- در حقیقت پرونده سازی برای محسن رضائی هم در همین عرصه صورت گرفته است. رویارویی رضائی و رفسنجانی همان سزار در برابر پروتوس نیست؟

راه توده- ببینید رضایی مهره‌ای نیست که کسی بخواهد برایش پرونده سازی بکند. یک آدمی است با یک عقل بسیار متوسط، همان جور که آقای منتظری گفته بود. صحبت‌ها و مصاحبه‌هایی که می‌کند هم نشان می‌دهد که آدم جدی نیست و پیشینه جالبی هم در دوران جنگ ندارد و بینش اجتماعی هم که الی ماشاء الله. اصلاً عددی نیست، که روی آن مکث کنید. در ماجرای انتشار دوباره نامه آیت الله خمینی هم فکر می‌کنم بیشتر آقای خامنه‌ای که در آن موقع رئیس جمهور و مدافع ادامه جنگ و مخالف آتش بس بوده مورد نظر بوده تا رضائی. بقول معروف به در گفته‌اند که دیوار بشنود. خُب، البته رضائی فرمانده سپاه بوده و خواه ناخواه در ماجرا قبول آتش بس نظرات عده‌ای از فرماندهان مخالف آتش بس و مدافع ادامه جنگ را نمایندگی می‌کرده است.

واکنش هائی که نسبت به انتشار دوباره این نامه راه افتاد بنظر من اهمیتش بیشتر از خود نامه بود. دست کردند در لانه زنبور و زنبورها حمله کردند. شما ببینید در همین روزها خبرهایی منتشر شد که ما واقعا فکرش را هم نمی کردیم. یکی از آنها این بود که پس از قبول آتش بس، **عبدالله نوری** می شود نماینده آیت الله خمینی در سپاه پاسداران برای کنترل فرماندهان مخالف آتش بس در سپاه و ایشان در اولین اقدام خود سردار **ذوالقدر** را از سپاه اخراج می کند و محسن رضائی را هم ممنوع المصاحبه. طبق همین تصمیم ظاهرا باید از جمله کسانی که با آتش بس مخالف بوده سردار ذوالقدر بوده باشد که پس از درگذشت آیت الله خمینی و برکناری عبدالله نوری از نمایندگی رهبر در سپاه، آقای خامنه ای ایشان را به خدمت باز می گرداند و کرد قائم مقام سپاه. پس رهبر امروز هم باید در جمع رضائی و ذوالقدر از مخالفان آتش بس بوده باشد که اینگونه دست نوازش بر سر ذوالقدر کشید و یا محسن رضائی را بجای سپردن به دست یک دادگاه نظامی برای رسیدگی به اشتباهات ویرانگر دوران جنگ، کرد دبیر مجمع مصلحت نظام و خبرچین خودش در این مجمع. حالا این اطلاعات را درکنار اوضاع امروز کشور قرار بدهید، یعنی در کنار زندانی شدن عبدالله نوری و خانه نشین شدنش و موقعیت سردار ذوالقدر در وزارت کشور که در واقع سپهبد زاهدی دولت مصدق است، تا دقیق تر دانسته شود در این سالها چه گذشته است.

می خواهم بگویم کسانی در مقطع قبول آتش بس در جمع فرماندهان سپاه بوده اند که طرفدارن ادامه جنگ بوده اند و اتفاقا امروز همین فرماندهان که بزرگترین مخالفان اصلاحات بودند حاکم هستند و سیاست جنگی کنونی را پیش می برند. شما دقت کنید روی سخنرانی هایی که می کنند راجع به اتم، جنگ، بسیج، عملیات استشهادی، عملیات انتحاری، جنگ لبنان، حوادث عراق، حزب الله یا حماس فلسطین و انواع موضع گیری های دیگر، تا عمق سلطه طرفداران سیاست جنگی- اتمی را در حاکمیت درک کنیم. آقای شریعتمداری به نمایندگی از طرف همین فرماندهان و بعنوان بلندگوی سیاست جنگی فقط نیم گام تا اعلام تولید سلاح اتمی در ایران فاصله دارد. در حقیقت ما قبل از اینکه متمرکز شویم روی این که آقای رفسنجانی یا رضایی چه چیزی به هم گفته اند یا حسن و حسین به هم می پرنند یا نمی پرنند، باید برگردیم به آن انگیزه هایی که این حوادث بر اساس آنها اتفاق می افتد. اگر این را دقت نکنیم حوادث بعدی و پیاپی ما را گیج می کند.

خدابخشیان- با تمام احترامی که به این تحلیل شما دارم، باز پرسشم را دوباره، یک نوع دیگری مطرح می کنم. ما پذیرفتیم. اصلا از روز اول هم پذیرفته بودیم که احمدی نژاد را آوردند برای پروژه اتمی. و اتفاقا اینجا هم (امریکا) آقای احمدی نژاد بطور خصوصی و محرمانه که بعد هم افشا شد، با پدر خوانده های سیاسی کاخ سفید ملاقات کرد و ملاقات کنندگانش وقتی از دیدار با او بازگشت گفتند که او در آسمان پرواز می کند و حرف های جنگی می زند. حالا امریکایی ها هم متوجه شده اند، و من خوشحالم که ما زودتر از امریکایی ها این مسائل را عنوان کردیم، که اینها برای ایجاد یک فضای جنگی و نظامی در منطقه آمده اند. من اینها را پذیرفته ام، همه پذیرفته ایم؛ اما من یک نکته دیگر را باز اینجا تاکید می کنم که انتشار این سند توسط هاشمی رفسنجانی زیگنال به امریکائی ها نبود؟ نمی خواهد بگویم من همچنان تنها میانه رو حاکمیت هستم؟ دنبال این نیست که به صحنه باز گردد؟

راه توده- نه من اینطور نمی بینم. مسئله را از چارچوب مسائل داخلی بیرون نمی برم و طرفدار پیچاندن لقمه دور سرم تا رساندن به دهان نیستم. انگیزه، قبل از زیگنال به امریکا همان تقابل دو خط در حاکمیت است. من فکر نمی کنم آقای احمدی نژاد کمتر از هاشمی رفسنجانی بدنبال یک طناب باشد که با آن از دیوار کاخ سفید بالا برود. من اینطور می بینم

که بخشی از روحانیت، یعنی راس روحانیت متوجه خطر نظامی شدن حاکمیت شده، متوجه خطر و عواقب سیاست جنگی هم شده و حذف خودش را هم احساس کرده و امروز این گروه از روحانیون پشت هاشمی رفسنجانی جمع شده اند و او به پشتوانه این روحانیت علم مخالفت با سیاست های جنگی رهبر را برداشته است. من نمی توانم تصور کنم آقای هاشمی رفسنجانی بدون مشورت با مثلا آقای مهدوی کنی و یا بدون هماهنگی با واعظ طیبی و بدون هماهنگی با آیت الله امینی در قم (نایب رئیس مجلس خبرگان) یا بقیه این طیف از روحانیون اینگونه ورود به صحنه کرده باشد. بنظر من، حتی در صورت بالا گرفتن تنش ها امثال خاتمی هم در همین جهت وارد میدان خواهند شد.

ما در آینده شاهد تقابل های جدی تر میان روحانیون و فرماندهان سپاه خواهیم بود. البته در هر دو گروه عده ای روحانی پشت فرماندهان و عده ای فرمانده پشت روحانیون قرار خواهند گرفت. این نظری است که در دوران اخیر بارها در برنامه شما و بعنوان احتمال قوی من طرح کرده ام. کفه ترازوی حکومت به نفع یکی از آنها باید سنگین تر شود و می دانیم که روحانیت بدلیل حاکمیت 27 ساله اش، در مقایسه با فرماندهان سپاه که اغلب نا شناخته مانده اند در موقعیت شکننده تری قرار گرفته اند. ضمن اینکه سپاه شبکه پرقدرت سازمانی هم دارد و ما در جریان انتخابات ریاست جمهوری و بعنوان حزب پادگرانی قدرت و توان این تشکیلات را شاهد شدیم.

این تقابل همین فردا و یا هفته آینده اتفاق نمی افتد، اما اگر روند موجود ادامه پیدا کند این تقابل هم جدی تر می شود. ما به این سمت می رویم، سیاست جنگی به این سمت می رود. از جمله دستاوردهای یادآوری نامه پایان جنگ تا حدودی رو شدن دست فرماندهان سپاه در مخالفت با توقف جنگ و اعلام آتش بس بود و با بحث هایی که در جامعه راه افتاد عملا آن تقدسی که برای سپاه درست کرده اند شکست. همانطور که تقدس بحث در باره اشتباهات جنگ شکست. در تمام این سالها یک حریم و یا بقول خودشان "خط قرمز" بنام سپاه درست کرده بودند که هیچکس مجاز نبود به آقایان بگوید بالای چشمتان ابروست. درباره مسائل اقتصادی شان، راجع به بازداشتگاه های اختصاصی شان، راجع به دستگیری ها و کارهای امنیتی آقایان و کارهای تجاری و خریدهای خارجی آنها و انواع فعالیت های آنها هیچکس مجاز به صحبت نبود و هنوز هم نیست. آن تقدسی که می گویم شکست اینجاست. ماجرای این نامه امیدواریم دایره بحث ها را به این مسائل هم ببرد و بویژه در باره تدوین و رهبری سیاست جنگی که دور از چشم مردم، حتی با دور زدن همین مجلس هفتم که دست پخت خودشان است، این سیاست را دارند پیش می برند. اگر ماجرای نامه را بتوانند به نوعی ادامه بدهند و پیگیری کنند آنوقت مردم بیشتر خواهند فهمید دولت احمدی نژاد و سرداران چرا به جامعه تحمیل شده و یا اینکه چگونه سپاه کابینه تشکیل داده است، فرماندهان آن تلویزیون، وزارت ارشاد، استانداری ها، فرمانداری ها، سردبیری روزنامه ها را اشغال کرده اند. اگر این نور افکن روشن شود، کار بزرگی انجام شده است. بحث من روی فرماندهانی است که مبتکر این سیاست جنگی اند، والا یقین داریم در میان فرماندهان سپاه چهره های خوب و مردمی هم وجود دارند که فعلا در انزوا هستند. حوادث که اوج بگیرد ما دقیق تر خواهیم دید و خواهیم گفت که تفاوت این فرمانده با آن فرمانده در چیست، ضمنا این فرماندهان هم مثل کلاهی ها و شخصی ها، مثل روحانیون و غیر روحانیون هر کدام مرزبندی و خطوط سیاسی متفاوت و گرایش های اجتماعی مختلف دارند. این گرایش ها و تفاوت ها هم بموقع خود عمل خواهد کرد و ما آن را هم خواهیم دید. ضمن اینکه این احتمال که خط و خطوط های سالم سپاه غلبه پیدا کند بر قدرت هم احتمالی است که نباید آن را دست کم گرفت.

در همین دوران اخیر مصاحبه ها و گفته هایی پخش شده است که نشان می دهد در میان فرماندهان سپاه هم این انشعاب و انشقاق وجود دارد. کسانی مخالف سیاست کنونی فرماندهان سپاه هستند. مثلا مصاحبه ای که این آقای سردار "محسن رشید" که با آن سردار رشید قبل از

انتخابات ریاست جمهوری که مصاحبه مطبوعاتی کرده بود تفاوت دارد و سرپرست اداره یا سازمان دفاع از ارزشهای جنگی است مصاحبه ای کرده و دیدگاههای را در رابطه با نامه پایان جنگ عنوان کرده که تفاوت دارد با دیدگاه خیلی از فرماندهان سپاه راجع مسائل جنگی و راجع همین نامه پایان جنگ. ماجرای این نامه باعث شد کسانی به صحنه بیایند، کسانی زبان باز کنند و حرف هایی گفته شود که چشم و گوش ما را هم باز کرد. مهم ترین مسئله ای که در حال حاضر وجود دارد همین آگاه کردن مردم است. این آگاه کردن مردم با پیچیده کردن و بردن مسئله به سطح رابطه های بین المللی مسائل ممکن نمی شود و بدتر، باعث سردرگمی توده مردم می شود. ما باید توجه داشته باشیم که مخاطب ما کیست و بخشی از مخاطبان ما چه گروه از مردم ایران هستند و با چه زبانی صحبت کنیم که آنها چشم و گوششان باز شود. به همین دلیل می گویم مسائل را نباید پیچیده کرد. نباید کارآگاه حوادث شویم، بلکه باید روشن کننده چرایی و چگونگی مسائل با ساده ترین زبان باشیم. مثلاً شما نگاه کنید. در این روزها معاون اوقاف اعلام کرده است که ما 8000 اماکن مقدسه داریم. اماکن مقدسه غیر از حضرت معصومه در قم، یا امام رضا در مشهد، حضرت عبدالعظیم در شهرری و یا شاه چراغ در شیراز است، که هر کدام برای خودشان تولیت و دم و دستگاه اداری دارند. اماکن مقدسه یعنی قدمگاه ها، امام زاده ها و این نوع چیزها. شمار اینها را معاون اوقات رسماً 8 هزار اعلام کرده است. حالا، همین معاون اوقات می گوید که فقط از 3000 تا این اماکن مقدسه طی 6 ماهه گذشته 37 میلیارد تومان درآمد بدست آمده است که 52 درصدش را خرج تعمیر ساختمان آنها کرده ایم و درباره 48% دیگرش هم هیچ اطلاعی نمی دهد. این پول توسط چه کسانی به این امام زاده ها و اماکن مقدسه ریخته شده؟ جز غارت شده ترین مردم ایران، جز همین توده مردمی که برای درمان، برای نجات از انواع گرفتاری ها، به امید پیدا کردن کار، به امید اخراج نشدن از کارخانه و یا دهها درد بی درمان دیگر در جمهوری اسلامی این پول ها را ریخته به این اماکن مقدسه؟

ما باید این مردم را بیدار کنیم و برای آنها حرف بزنیم. افشاگری و اهمیت تاریخی آن در اینجاست که ما بتوانیم با این توده مردم سخن بگوئیم، حتی اگر صدای ما به 10 نفر آنها برسد. فکر نمی کنید بعد از آن همه دعوت از دانشجویان برای ریختن به خیابان ها و پرخاش به آنها که چرا نمی آئید به خیابان و تظاهرات نمی کنید، باید فکری برای ارتباط با این توده مردم بکنیم؟ همین مردم باید بدانند 6 ماه پولی که به 3 هزار امام زاده و قدمگاه و اماکن مقدسه ریخته اند شده 37 میلیارد تومان و حداقل نیمی از این پول معلوم نیست کجا خرج شده. درمانگاهی ساخته اند؟ داروئی داده اند، بیمارستانی را آباد کرده اند؟ با این پول چه کرده اند؟ اینست آنچه که توده مردم باید بدانند. افشاگری یعنی این. ارزش این آگاه ساختن مردم به مراتب بیشتر از شعار دادن رادیو و تلویزیونی است که مردم بیایند در خیابان تظاهرات کنید. آگاهی بزرگترین ضعف حکومت است. همین توده مردم اند که باید بدانند دولت و حکومت نظامی چیست و برای چه بر سر کار آمده است. و این که این اهداف به نفع ایران نیست، جنگ است، ویرانی است. حوادث دیگری پشتش است که به نفع ملت ایران نیست. اینها را باید گفت نه اینکه برویم بدنبال سوژه کردن اختلاف این شخص با آن شخص. این روش دوم، همان روشی است که آقای شریعتمداری دارد. درباره همین نامه هم یک سرمقاله خطاب به هر 2 نوشته بود که "آقای رضایی و آقای هاشمی، شما عزیزان، شما نورچشمی ها چرا به هم پریده اید. شمای عزیز خیلی معذرت می خواهم ببخود به آن یکی عزیز پریده ای. شما که خیلی خوب جنگیدی" از همین مزخرف گوئی ها.

خدابخشیان: قدرت در دست سپاه است، فرماندهان و سرداران قدرت را در دست دارند. بنظر من رهبر هنوز عددی نیست، برخلاف اینکه همه می گویند رهبر همه کاره است، بنده می گویم عددی نیست. حالا می آئیم این طرف معادله را نگاه می کنیم. آقای رفسنجانی، کروبوی،

خاتمی بوی ائتلافشان می آید. شما می گوئید به صلاح مردم است که سپاهی ها را رها کنند و بروند دنبال این آقایان که 27 سال بوده اند؟ بنظر شما، این عالیجنابان چگونه می خواهند سردارها را برکنار کنند با کمک مردم؟ مردمی که صابوی روحانیون 27 سال است به تنشان خورده است!

راه توده- ببینید! اساس این نیست که این گروه و یا فرد قدرت را می گیرد یا آن گروه و یا آن فرد. مسئله این است که ببینید هرکدام از این گروه بندی ها چه می گویند، در چه موقعیتی هستند، تضاد و تقابلشان بر سر چیست و آنوقت موضع ما بر مبنای حمایت از این موضع و یا آن موضع و دقیق دیدن جبهه ها و پیدا کردن جای خود در آن باید باشد. درباره روحانیت هم من تصور می کنم هنوز خیلی زود است که اعتبار و موقعیت آنها را کاملاً سقوط کرده تصور کنیم. اولاً روحانیون هم یکدست نیستند و در جریان همان دوره اصلاحات هم دیدید که چگونه روحانیون صف بندی های مختلف دارند. امثال انصاری راد رئیس کمیسیون اصل 90 مجلس ششم، یک زمین تا آسمان با امثال حائری شیرازی امام جمعه شیراز و یا احمدجنتی در شورای نگهبان فرق دارند. همین الان هم در جریان انتخابات مجلس خبرگان شاهد این صف بندی ها هستیم. بعد هم، مبدا یکوقت در محاسبات خود این واقعیت را فراموش کنیم که هنوز در یک بخش عظیمی از مملکت که اتفاقاً بخش توده ای و مذهبی مردم هم هست، این اعتبار مثل شهرها سقوط نکرده است. حتی اگر نظر شما در باره سقوط کامل و قطعی اعتبار روحانیت و عملکرد 27 ساله آنها را هم بپذیریم- توجه کنید که بحث بر سر سقوط کامل است که شما مطرح می کنید- در این صورت تمرکز نیروی ما برای افشاگری باید متوجه آن گروهی باشد که بقول شما در این 27 سال عملکرد نداشته و یا داشته اما برای مردم باندازه روحانیت آشنا نیست. همین جریانی که پشت هولوکاست و پشت شعارهای عوامفريانه بر سرکار آمده و باز بقول شما می رود در امریکا و می نشیند با شورای عالی سیاست خارجی امریکا مذاکرات پنهان می کند ولی شعارهای دیگری در داخل کشور می دهد. باید پرسید چه کسانی ایشان را برای مذاکره فرستاده بودند؟ برسر چی مذاکره کرده و چرا به مردم نمی گویند؟

درباره سرداران و قدرت آنها هم باید بگویم که سپاه یک نیروی 400 و 500 هزار نفری است در مملکت. یک قدرت است و این یک واقعیت است، اما این قدرت یک پارچه نیست. افشاگری ها و موضع گیری های ما و شما و یا هر رسانه دیگری می بایستی در جهت تقویت آن بخش سالم تر سپاه و یا فرماندهان به حاشیه رانده شده و مخالف سیاست های حاکم در سپاه و حاکمیت باشد، درست مثل موضع گیری ما در برابر روحانیون که آنها را قشر بندی می کنیم و همه را با یک چوب نمی رانیم. مثل موضع گیری ما در برابر جریان های دانشجویی، جریان ها و دسته بندی های بالا دست و فرودست بازار و یا احزاب سیاسی اپوزیسیون راست و میانه و چپ. فرق نمی کند، در هر زمینه و عرصه ای باید آن جریانی را تقویت کرد که به موضع ما نزدیکتر است.

خدابخشیان- تمام سایت های امریکایی اشاره می کنند که حمله پیشگیرانه نظامی به ایران احتمالش بیش از هر زمان دیگری است و حتی صحبت ماه اکتبر و نوامبر است. حالا پرسش من اینجاست: الان با توجه به بسته شدن تمام روزنه های خبری و ارتباطی مردم توسط حکومت، ما که می خواهیم در این فرصت تنگ آگاهی بدهیم از چه راهی با مردم ارتباط برقرار کنیم و به آنها چه بگوئیم که خطر و هشدار ما را بپذیرند؟

راه توده- نکاتی که درباره خطر حمله گفتید درست است. یعنی ما هم خطر جنگ را بسیار جدی می بینیم و اطلاعاتی هم که از اینجا و آنجا بدست می آوریم این نگرانی را تأیید می کند. مثلاً ما هم می دانیم که بعد از سفر رئیس رادیو اسرائیل به واشنگتن در هیئت های

سردبیری برخی رادیو ها این بحث و رهنمود مطرح شده که باید آتش برنامه ها را بیشتر کرد و مواضع تند تری گرفت. نمی خواهم راجع به جزئیات صحبت کنم، فقط می خواستم بگویم که ما هم اطلاعاتی از اینسو و آنسو داریم که نظر شما را تأیید می کند. ما هم متوجه هستیم که اوضاع را به کدام طرف هل می دهند. بنظر من در حاکمیت هم فهمیده اند، حاکمیت هم بی اطلاع نیست و همین اخبار هم روی موضع گیری و تقابل دو خط موجود در حاکمیت تأثیر گذاشته است.

من و شما که در خارج نشسته ایم کار چندانی از دستان بر نمی آید جز روشنگری و نه پرخاشگری. آنهایی که در داخل هستند کاری از دستان بر نمی آید، اما نه با هیجان سازی که چهارشنبه سوری است پس چرا نمی ریزید توی خیابان، بلکه با آگاه کردن آرام مردم نسبت به ریشه مسائلی که در حاکمیت و در رهبری جمهوری اسلامی می گذرد. نباید اجازه داد که برای مملکت در غیاب مردم و حتی مجلسی که خودشان درست کرده اند تصمیم بگیرند و برنامه جنگی تنظیم کنند. باید آگاهی در جامعه ریخته شود تا در لحظه موعود این آگاهی تبدیل به یک نیروی مقاومت شود. این بحث اساسی و همیشگی ماست. حکومت امروز از **آگاهی مردم** وحشت دارد. شما خودتان گفتید و می بینید که یک تلویزیون به کروی ندادند، روزنامه شرق را هم نتوانستند تحمل کنند. پدر اینترنت را در آورده اند و آنقدر آن را گند کرده اند که سایت های فیلتر نشده را هم نمی شود باز کرد. روی تلویزیون ها آنقدر پارازیت می فرستند که حالا فرستنده های داخلی سیمای جمهوری اسلامی هم در محلات مختلف قابل دریافت نیست و روی آنها هم موج پارازیت می افتد. اینها برای چیست؟ برای جلوگیری از آگاه شدن مردم. پس می بینید که چقدر آگاهی مهم است و ما درست باید در جهت خلاف حاکمیت ماجراجو حرکت کنیم، یعنی ضد سانسور و شکستن سد های ایجاد شده بر سر راه آگاهی مردم. باز هم تکرار می کنم که آگاهی تفاوت می کند با شعار دادن و ناسزا گفتن. اتفاقاً این دومی ضد آگاهی است نه آگاهی.

حاکمیت از هر تشکلی هم وحشت دارد. حتی به این کانون حقوق بشر خانم عبادی هم اجازه فعالیت نداد. مقابله با سندیکای شرکت واحد را هم که دیدید، وضع احزاب هم که عیان است، حتی یک روزنامه ارگان به جبهه مشارکت هم نداده اند، موقعیت سرکوب شده انجمن های اسلامی دانشگاه ها را هم که شاهدید، حتی کمر به انحلال خانه کارگر و شوراهای اسلامی کارگران هم گرفته اند. حاکمیت می ترسد که تشکل ها مثل جرعه ها به هم وصل شوند و حریق ایجاد شود. ما می گوئیم شما آگاهی را ببرید به داخل جامعه و به میان همان توده مردمی که پول می ریزند به داخل اماکن مقدسه، به داخل دانشجویان، به داخل کارگران، فرهنگیان و هر قشری اجتماعی دیگر. حریق با وضع کنونی و بحران همه جانبه ای که در مملکت جریان دارد قطعی است، با این آگاهی شما جرعه ها را به سمت کانونی که حریق باید در خیمه آن بیفتد هدایت می کنید و انفجار کور اجتماعی را به انفجاری بینا تبدیل می کنید. اینست اهمیت افشاگری و آگاهی که ما بی وقفه روی اهمیت آن تأکید می کنیم. از هر روزنه ای، هر اندازه کوچک باید در این جهت بهره گرفت. ما به انفجار کور نیاز نداریم. به حریق هدایت شده نیاز داریم. روی انفجار کور دیکتاتوری و قدرت خارجی هم می تواند سوار شود، اما روی حریق آگاهانه نه. و بیم ما اینست که انفجار صورت بگیرد و حریق از هر گوشه زبانه بکشد اما چنان کور و آلوده به خشم باشد که نتیجه اش بنفع مردم و در جهت منافع ملی و تمامیت ارضی کشور نباشد. آگاهی، امروز خودش بزرگترین بمب اتم در داخل است.

خدابخشیان- اصلاً جریانی هست؟ تشکیلاتی هست که بتواند در مقابل این خوانتاهای نظامی بایستد؟

راه توده- امروز آن تضاد یا آن تقابلی را باید ببینیم که وجود دارد نه آن تقابلی که آرزوی ماست. آن صف بندی را باید ببینیم که هست، نه آن صف بندی که ما دلمان می خواهد. واقعیت این است که امروز در جامعه ما یک نیروی مخالف جنگ، مخالف حکومت نظامی و سپاهی و مخالف دولتی که معلوم نیست سرش به کجا بند است ابتدا در حاکمیت شکل گرفته و در جامعه در حال گسترش است. بحران اقتصادی، گرانی و ماجراجویی های اقتصادی و سیاسی دولت و حاکمیت به این جبهه بندی شتاب می بخشد. حالا، در چنین شرایطی کسانی این امکان را به دلیل موقعیتی که در حاکمیت دارند یافته اند، یا بر اساس منافع شخصی یا گروهی، یا بر اساس تفکرشان، بر هر اساسی که شما فکرش را بکنید. کسانی این امکان را می یابند که با این سیاست مخالفت کنند و به میدان بیایند، آنها روزنامه نیستند که توقیفشان کنند و یا سایت نیستند که فیلتر کنند و یا تلویزیون نیستند که پارازیت رویش بفرستند. مثلاً آقای هاشمی بدلیل موقعیتی که در حاکمیت دارد توانسته با روزنامه همشهری مصاحبه کند و یا سندی را سر بزنگاه رو کند. با این به میدان در آمدن چه باید کرد؟ بنظر ما باید از این امکانات در جهت آگاهی مردم استفاده کرد، نه اینکه بگوئیم چون این آدم در گذشته فلان و فلان کرده، این اقدامش هم بدرد نمی خورد. خیر. این روش، حداقل روش ما توده ایها نیست. قطعاً باید از هر روزنه و هر پدیده ای استفاده کرد، از جمله موضع گیری و اقدام اخیر هاشمی رفسنجانی و یا سخنان محمد خاتمی که در دوران اخیر روز به روز صریح تر می شود. ما وقتی در خارج از کشور، در یکی از سایت های متمایل به چپ خواندیم که نوشته اند باید اسناد را جمع کرد تا هر کس به میل خود آنها را در جهت منافع و اهداف خود منتشر نکند حیرت زده شدیم. این درست همان موضعی بود که حسین شریعتمداری در کیهان گرفت و نوشت باید اسناد را از دست شخصیت ها گرفت و جمع کرد.

ببینید! وقتی مبنای کار در میان مردم آن نباشد که ما می گوئیم و به آن اعتقاد داریم، چگونه از موضع چپ و سوپر انقلابی یکباره حرف و سخن آدمی مثل شریعتمداری یکی می شود! بجای آنکه به بهانه نامه پایان جنگ بروند به دنبال گسترده کردن سفره افشاگری و آگاهی و به مردم بگویند آنهایی که آن روز می خواستند به جنگ ادامه بدهند همان هایی هستند که حالا هیزم به تنور جنگ لبنان می رسانند، یا کسانی که در جنگ می خواستند حکومت سپاه را تشکیل بدهند و میر حسین موسوی را بگذارند کنار، چطور امروز که قدرت گرفته اند آن سیاست را ادامه نمی دهند؟ اینها در جریان بحث های مربوط به نامه آیت الله خمینی در مطبوعات مطرح شد. مسئله تشکیل حکومت سپاه را می گویم.

خب، حالا می رسیم به هاشمی رفسنجانی. کسانی امروز این امکان را- به هر دلیل شخصی و یا حکومتی- برای رو کردن این اسناد دارند، امکانی که ممکن است بزودی از آنها هم گرفته شود. فرض کنیم فردا ریختند به خانه آقای رفسنجانی، آقای رفسنجانی را هم مثل آقای منتظری کردند در خانه و اسنادش را هم جمع کردند و بردند. مثل حسینیه ای که از آقای منتظری گرفتند و بعد هم کردندش در حبس خانگی. و دوتا برنامه هم گذاشتند که این آقا غارتگر بیت المال بود و تمام شد. در اینصورت مخالفان سیاست نظامی و جنگی برده اند و یا باخته اند؟ امروز اگر ایشان این امکان را دارد که چنین کاری را بکنند باید حمایت کرد. نه از شخص ایشان، بلکه از این ماجرای که اتفاق افتاده، از محتوای آن چیزی که در جامعه مطرح شده و امکانش فراهم شده، از آن باید حمایت کرد. بحث شخص نیست، بحث سیاست است. ظاهراً درک این مسائل برای عده ای دشوار است و یا دشوار بوده است و چنان دچار چپ نمائی و شخصیت بینی شدند که با راست روهای داخل و خارج کشور در یک جبهه قرار گرفتند و حتی نتوانستند اهمیت باز افشای نامه آیت الله خمینی برای اعلام پایان جنگ را درک کنند. البته، بعداً بتدریج که در داخل کشور بحث ها شروع شد، تا حدودی متوجه ماجرا شدند، اما شهامت به قلم و یا به زبان آوردن آن را نداشتند.

بحث ضرورت آگاه کردن مردم به عمق مسائل است. مثلاً امروز اگر انتخابات شوراها هست باید به مردم گفت و این گفته را به مردم رساند که می خواهند بسیج را درون تمام شوراها جاسازی کنند. حزب پادگاہی را می خواهند به شوراها مسلط کنند. اگر مجلس خبرگان مسئله اش به این شکل بالا گرفته برای این است که آن جریان حجتیه و آن جریان اخوان المسلمین و آن جریانی که امثال مصباح یزدی، امثال هاشمی ثمره هستند می خواهند آن مجلس را هم بگیرند. آقای خامنه ای هم تا جلوی این طیف شمشیر می زند هست و فردا که بخواهد راهش را کج کند با همین مجلس خبرگان دستچین شده کنارش می گذارند. این که ما از مجلس خبرگان خوشمان می آید و یا بدمان می آید و آن را قبول داریم و یا قبول نداریم نیست، بحث بر سر گفتن این نکات و رساندن آن به گوش مردم است. صحنه این است که هست، نه آن چه ما دلمان می خواهد باشد.

صحنه واقعی چهارشنبه سوری نیست، انتخابات است. اگر نتوانیم و اگر موفق نشویم، شما خواهید دید که اگر کار به انفجار بکشد، قبل از آن، همین نیروئی که در طول 6 ماه 33 میلیارد تومان به داخل امام زاده ها و اماکن مقدسه ریخته، می شود گوشت دم توپ سیاست جنگی و پیاده نظام این سیاست. در این صورت ما برده ایم یا باختیم؟